

آنچه پیرامون ما آموختند

مجموعه خادگران

دکتر محمود حقیقت

متخصص کودکان و فوق تخصص

دستگاه گوارش و کبد کودکان

استاد دانشگاه علوم پزشکی شیراز

انتشارات دانشگاه علوم پزشکی شیراز



سرشناسه

حقیقت، محمود، ۱۳۳۴ -

Haghighat, Mahmood

عنوان و نام پدیدآور : آنچه بیماران به ما آموختند : مجموعه خاطرات/محمود حقیقت ؛ ویراستاران ادبی منیژه عبدالهی، فهیمه ناصری.

مشخصات نشر : شیراز: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی شیراز، اداره انتشارات، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری : ۶۱۲ ص: (مصور)بخشی رنگی).

شابک : 978-600-6391-76-2

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : حقیقت، محمود، ۱۳۳۴ - -- خاطرات

موضوع : Haghghat, Mahmood -- Diaries

موضوع : پزشکان -- ایران -- خاطرات

موضوع : Physicians -- Iran -- Diaries

موضوع : پزشکی -- دکان -- ایران

موضوع : Periatric -- Iran

شناسه افزوده : خدمات علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی شیراز. اداره انتشارات

رده بندی کنگره : ۱۱۰۲۳۱۰۳۴ R

رده بندی دیویی : ۶۱۰/۹۲

شماره کتابشناسی ملی : ۵۱۸۸۷۲۲



آنچه بیماران به ما آموختند

مجموعه خاطرات دکتر محمود حقیقت

ویراستاران ادبی: دکتر منیژه عبدالهی، فهیمه ناصری / مدیر تولید: دکتر سعید نعمتی

ناشر: انتشارات دانشگاه علوم پزشکی شیراز

امور اجرایی نشر: ساراهاشمی - فاطمه علیشاهیان / فهرست: ساره باقرزاده

صفحه آرای: راضیه سینا

چاپخانه: اشراق با همکاری کانون تبلیغات اثر

چاپ اول: ۱۳۹۷ شمارهگان: ۱۰۰۰ جلد قیمت: ۴۵۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۹۱-۷۶-۲ ISBN:978-600-6391-76-2

کلیه حقوق مادی و معنوی اثر متعلق به ناشر است و هر گونه تکثیر، بازنویسی، خلاصه برداری و یا برداشت به هر نحوی بدون اجازه کتبی از ناشر مجاز نبوده و منجر به پیگرد قانونی می باشد.

آدرس: شیراز - بلوار کریمخان زند - ساختمان مرکزی دانشگاه علوم پزشکی شیراز - اداره انتشارات دانشگاه

تلفن: ۰۷۱-۳۲۱۱۲۲۲۲

تلفن و دورنگار: ۰۷۱-۳۲۳۵۱۸۶۵

آدرس اینترنتی: <http://Nashr.sums.ac.ir>

پست الکترونیکی: Nashr@sums.ac.ir

بسم الله الرحمن الرحيم

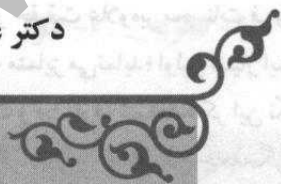
خداوند بزرگ را شاکریم که فی‌الطبیعه و طعمه‌ی یکی دیگر از تألیفات جناب آقای دکتر محمود حقیقت را به ما عنایت فرمود. ایشان علاوه بر هوش سرشار و خلاقیت تحسین برانگیز، پزشکی حاذق، مهربان، متواضع و خداشناس‌اند. آموزش پزشکان، کنش‌ها در پژوهش و علاقه‌ی وافر به بهبود کودکان نیازمند، اساس برنامه‌ی روزانه‌ی این پزشک باتجربه را تشکیل می‌دهد. دکتر حقیقت، یکی از ستارگان پرفروغ رشته‌ی گوارش و کبد کودکان ایران است. اینجانب از سال ۱۳۶۹ که دوره‌ی فلوشیپ گوارش کودکان را در بیمارستان مرکز طبی شروع کردند، با ایشان آشنا و از استعداد ذاتی و پتانسیل علمی این بزرگوار مطلع و خشنود شدم و دریافتم که آقای دکتر حقیقت علاوه بر مسکنات فراوان دو خصیصه‌ی قابل تحسین دارد که ایشان را از سایر دانشمندان این رشته متمایز می‌نماید؛ اولین متمایزیشان، توجه مخصوص به حفظ و یادآوری تجربیات استادان پزشکی است و من بارها شاهد ذکر این نکات ارزشمند در بیانات دکتر حقیقت در جلسات علمی بوده‌ام؛ امتیاز دیگر، توجه به پزشکی جامعه‌نگر است؛ به این معنی که پس از مطالعه‌ی کتب و مقالات رشته‌ی اطفال و آشنایی با یافته‌های علمی روز، سعی می‌نمایند تا این اطلاعات را با شرایط اجتماعی ما هماهنگ کرده، آنگاه از آن استفاده نمایند و این یکی از نیازهای اساسی جامعه ماست که پیشرفت‌های علمی، با هماهنگی امکانات موجود قابل بهره‌برداری برای کشور باشد. در ادامه‌ی همین نگاه جامعه‌نگر بود که ایشان در کمیته‌های مختلف پیشگیری از بیماری‌های کودکان مثل CDD، ARI، مانا و سوء تغذیه با ما همراه شده و برای تحقق آخرین توصیه‌های WHO و اطلاع‌رسانی به پزشکان محترم به استان‌های مختلف مسافرت نموده و با ایراد سخنرانی، راه‌های کاهش مرگ‌ومیر کودکان را از این بیماری‌ها هموار کردند و هم‌اکنون در ادامه‌ی این مسیر، کوشش فراوان دارند تا همکاران پزشک را

از انجام آزمایش‌های غیرلازم و تجویز داروهای غیرضروری برحذر داشته و طبابت مقبول و خدایپسندانه را یادآور شوند.

آقای دکتر حقیقت، در کتاب آنچه بیماران به ما آموختند، توانسته‌اند ضمن بیان گویش‌های مختلف مادران استان فارس هنگام مراجعه‌ی کودکان بیمار، از آموزش علمی برای خوانندگان هم غافل نشوند و با ذکر بعضی از بنیاسات گزارش صبحگاهی بیمارستان، بر راهنمایی‌های جالب استادان، به شایستگی تأکید نمایند. ایشان در حل دیگر کتاب، ضمن معرفی استادان رشته‌های مختلف و یادآوری خصوصیات و اخلاق حسنه‌ی این بزرگواران، تهمینه‌های ایشان را نیز برای آگاهی پزشکان جوان متذکر شده‌اند تا از این طریق، هم سهم خویش را در احترام به استادان و گرامی داشتن خاطره‌ی این فرهیختگان ادا کرده و هم پیشنهادی برای ادامه‌ی این روس به دیگران جوان ارائه داده باشند.

آقای دکتر محمود حقیقت، به حقیقت الگوی بد پزشک در تلاش، پیشرو، خیرخواه و باگذشت هستند. سلامتی و توفیق بیشتر این پزشک وارسته را در سلامت کودکان کشور، از ایزد یکتا خواهانیم.

دکتر غلامرضا غانمی



عشایر زاده‌های از ایل باصری، یکی از ایلات بزرگ فارس هشتم

دوران کودکی را در چادر گذراندم. دوران دبستان را در مدارس عشایری تحصیل کردم؛ مدارسی که به همت رندمد محمد بهمین بیگی، بنیان‌گذار آموزش عشایر تأسیس شده بود. دوران دبیرستان را نیز در شیراز، دبیرستان شهید بهروردی عشایری که آن‌هم به وسیله‌ی همان مرد بزرگ و فداکار برای ادامه تحصیل فرزندان عشایر ایجاد شده بود، گذراندم. همواره دانش‌آموزی کوشا، زرنگ، ممتاز و عاشق مطالعه و نوآموزی بودم. دوران تحصیلات دبیرستانم، با سه اتفاق مهم و سرنوشت‌ساز همراه بود:

- ۱- مرگ زودهنگام مرحوم پدرم
 - ۲- انتخاب به‌عنوان دانش‌آموز نمونه در ایران برای تحصیل در کالج بین‌المللی لندن در اسفندماه ۱۳۵۱
 - ۳- انتخاب جهت ادامه تحصیل (بورسیه) در رشته پزشکی، در کشور کانادا در خردادماه ۱۳۵۴؛ چون که رتبه‌اول فارغ‌التحصیلان رشته‌ی طبیعی استان فارس شده بودم.
- من هر دو مورد بورسیه را شخصاً و آگاهانه نپذیرفتم. رفتن به خارج از کشور خودداری کرده و به تحصیل در کشور ایران ادامه دادم. شهر یورماه ۱۳۵۴ وارد دانشکده پزشکی دانشگاه شیراز (پهلوی سابق) شدم و در سال ۱۳۶۲ فارغ‌التحصیل گردیدم. دوران دانشجویی من نیز با دو رویداد مهم تاریخی همراه شد:

- ۱- دوران انقلاب، سقوط رژیم شاهنشاهی و تشکیل دولت جمهوری اسلامی ایران
- ۲- دوران جنگ ایران و عراق

شاهد عینی و ناظر تمام رویدادهای دوران انقلاب و مشکلات جنگ تحمیلی بودم. پس از اتمام دوره‌ی پزشکی عمومی، بلافاصله، مهرماه ۱۳۶۲ در رشته‌ی کودکان دانشگاه علوم پزشکی شیراز، شروع به تحصیل کردم. دلیل انتخاب این رشته، علاقه‌ی شخصی، وجود استادان برجسته و ارزشمند این بخش،

به ویژه عشق و علاقه به استاد غلامحسین امیرحکیمی بود. سال ۱۳۶۵ با کسب رتبه‌ی اول در این رشته، فارغ‌التحصیل و از شهریورماه ۱۳۶۵ به پیشنهاد آقای دکتر ملک‌زاده، ریاست وقت دانشگاه شیراز، مسئول راه‌اندازی دانشکده‌ی پزشکی و پرستاری شهرستان جهرم شدم. به مدت چهار سال به‌عنوان تنها متخصص کودکان در این شهرستان مشغول فعالیت بودم. علاوه بر کار سنگین و طاقت‌فرسای اجرایی، به دلیل عشق و علاقه به حرفه‌ی پزشکی، شبانه‌روز در خدمت بیماران نیازمند بودم. همکاری‌هایی که مانند من در شهرستان‌های محروم، دورافتاده و بدون امکانات به‌تنهایی کار کرده‌اند، به‌خوبی با مشکلات آشنایی دارند و سخنان ما باور می‌کنند.

این مدت فرصت بسیار مناسبی بود تا آموخته‌های تئوری پزشکی را عملاً به کار ببندم. در یک بخش با حدود ۳۰ تخت بستری، از نوزاد نارس تا کودکان حدود ۱۸ ساله را بستری و مداوا می‌کردم. در مانگه اطفال نیز بسیار شلوغ، اما ارق‌العده، آموزنده و مفید بود. در حقیقت دوران فعالیت در جهرم، دوران طلایی کسب تجربه در امر مدیریت بیمارستان به‌تنهایی و با حداقل امکانات بود. سال ۱۳۶۸ در امتحان ورودی رشته‌ی فوق تخصصی گوارش کودکان شرکت کرده و خوشبختانه اولین فرد غیرتهرانی‌ای بودم که به این رشته راه یافتم. تا سال ۱۳۷۱ در تهران بیمارستان مرکز طبی کودکان (دکتر اهری) وابسته به دانشگاه علوم تهران مشغول به تحصیل بودم.

طی این دو سال، فرصتی استثنایی و شانس‌ی جدید نصیب شد. بود تا در محضر استاد غلامرضا خاتمی، تنها فوق تخصص گوارش و کبد کودکان ایران و بیمارستان مرکز طبی، تنها محل بستری بیماران گوارش و کبد ایران، علم و تجربه بیاموزم. استاد خاتمی با دانش کامل پزشکی، تجربیات گران‌بها، تعهد و دلسوزی به‌تمام معنا، خستگی‌ناپذیری، عشق به وطن، غمخواری برای تمام دست‌اندرکاران و دیگر فضیلت‌های انسانی، تمام ویژگی‌های منحصر به فرد یک استاد را داشتند. طی سال‌هایی که در محضر ایشان افتخار شاگردی داشتم، حتی یک‌بار از ادامه‌ی کار خسته، از ناملايمات ناامید و از فشارهای سنگین اعصابی نشدند و با امید کامل به راه و کار خود ادامه دادند. استاد خاتمی مانند خورشیدی بودند که بر وجود می‌تابیدند. نهال علم و تقوا در وجودم رشد می‌کرد و روز به روز بلندتر و بارورتر می‌شد. تجربیات گران‌بهای پزشکی استاد را یاد می‌گرفتم و نصایح ارزشمندشان را با گوش جان می‌پذیرفتم.

در بخش گوارش با انسان بزرگوار دیگری نیز آشنا شدم که از حضور ایشان نیز بهره‌ی زیاد بردم. سرکار خانم دکتر مهری نجفی، انسانی بسیار باهوش، باسواد، نکته‌بین، دقیق و صاحب سجایای اخلاقی بی‌نظیری بودند. از ایشان همه‌جور محبت و همکاری دیدم. در مرکز طبی با سایر استادان گران‌قدر آن مرکز،

به‌ویژه زنده‌یاد استاد سیادتی، فوق‌تخصص عفونی و زنده‌یاد استاد فرهودی، فوق‌تخصص ایمونولوژی و آلرژی کودکان نیز آشنا شده و از محضر پرفیضشان بسیار بهره‌بردم. آشنایی با دستیاران علاقه‌مند و عزیز این مرکز، فرصت دیگری بود تا با انجام راندهای شبانه، بیش‌ازپیش با دانش پزشکی و مشکلات بیماران آشنا شوم. از طریق استاد خاتمی، با شرکت در برنامه‌ها و کارگاه‌های آموزشی کشوری با استادان صاحب‌نام رشته کودکان نظیر استاد عقیقی (بیمارستان امام خمینی)، استادان بهرامی، غفرانی، فخرایی، نیلفروشان و مؤمن‌زاده (دانشگاه شهید بهشتی)، استاد فیض و استاد بهشتی (دانشگاه اصفهان)، استادان صراف، خوارزمی و امیریان (دانشگاه مشهد)، استاد داعی (دانشگاه کرمان)، استاد برادران (دانشگاه تبریز)، مرحوم دکتر چمیلی و استاد ارزانیان (دانشگاه اهواز) و خانم دکتر قطبی (دانشگاه شهرکرد) و ده‌ها نفر دیگر در کشور آشنا شدم و از محضرشان علم و اخلاق آموختم.

تیرماه ۱۳۷۱، بعد از فراغت از تحصیل، در دانشگاه علوم پزشکی شیراز به‌عنوان اولین فوق‌تخصص گوارش و کبد کودکان استان ارس و خطه‌ی جنوب ایران شروع به کار کردم. با لطف خدا و همکاری مسئولان وقت دانشگاه، پیگیری و لطف آقای دکتر کدیور، مدیر گروه کودکان و محبت استاد البرزی، بخش گوارش کودکان را ابتدا در بیمارستان حضرت علی‌اصغر (ع) و چند ماه بعد در بیمارستان نمازی تأسیس کردیم که به‌مدت چهار سال به‌عنوان تنها فوق‌تخصص این رشته، شبانه‌روز مشغول به کار بودم. تمام تلاشم این بود که به‌عنوان اولین شاگرد استاد خاتمی، آرمان‌ها و نصایح ارزشمندشان را به کار ببندم؛ تا نه‌تنها مایه‌ی ناراحتی ایشان نشوم، بلکه باعث خرسندی و سرافرازشان باشم. در این راه پرمخاطره و کار بسیار سنگین و طاقت‌فرسا با یاری خداوند، خوشبختانه سرانجام شدم. این دوران طلایی فرصتی بود که شخصاً با صدها مورد بیمار گوارشی و کبدی از تمام نقاط استان فارس و استان‌های مجاور که به توصیه‌ی استاد خاتمی و سایر استادان و همکاران به من مراجعه می‌نمودند، برخورد کرده و با مشکلات این رشته و بیماران آن بیشتر و بهتر آشنا شده و به‌اصطلاح فولادِ آب‌دیده شوم.

خوشبختانه با حضور آقای دکتر ایمانی، ریاست فعلی دانشگاه علوم پزشکی شیراز، پس از گذشت چند سال، موفق شدیم مجوز پذیرش دستیار فوق‌تخصصی این رشته را در شیراز بگیریم که با لطف خداوند و تلاش شبانه‌روزی این‌جانب و آقای دکتر ایمانی، بخش گوارش پیشرفت چشمگیری کرد و با پیوستن همکاران جدید، آقای دکتر دهقانی، خانم دکتر زحمتکشان، آقای دکتر هنر و خانم دکتر عطاء‌اللهی، امروز بخش گوارش به مرکزی بسیار فعال و پربار تبدیل شده است و تنها مرکز ارجاع تمام کودکان مبتلا به بیماری‌های پیشرفته‌ی کبدی و نیازمند پیوند در کشور می‌باشد.

و اما دلیل انتخاب نام کتاب: «آنچه بیماران به ما آموختند»؛

طی مدتی که جهت جمع آوری اطلاعات مورد نیاز نگارش کتاب با استادان، همکاران و دوستان مشورت می نمودم، دلیل انتخاب نام کتاب را نیز با آن‌ها در میان می گذاشتم. اکثر این افراد از شنیدن این عنوان تعجب می کردند و علت آن را می پرسیدند. در پاسخ به این سؤال برای آن‌ها توضیح می دادم و می گفتم همه‌ی ما می دانیم که تمام اطلاعات علمی و دانش پزشکی اعم از علائم و نشانه‌های بیماری‌ها، یافته‌های آزمایشگاهی و رادیولوژی، فیزیولوژی، آناتومی، هیستولوژی، پاتولوژی و... تجربیات پزشکان در این زمینه، مقالات، مجلات و کتب پزشکی نیز که در این رابطه نوشته و منتشر گردیده است، آنچه استادان آموخته‌اند و آموزش داده و می دهند، از طریق بیماران به دست آمده است. درحقیقت تمام دانش و تجربیات پزشکی را بیماران به ما آموخته‌اند. به عبارتی اگر علائم بیماری‌ها بروز نمی کرد و بیماران به پزشکان مراجعه نمی کردند، در رابطه با دانش و تجربیات پزشکی اطلاعاتی وجود نداشت و اتفاقی نمی افتاد؛ به همین دلیل، تمام دانش و تجربیات پزشکی، از بیماران به دست آمده و آنچه را آموخته‌ایم و آموزش می‌دهیم، بیماران به ما آموخته‌اند؛ بنابراین دانش و تجربیات پزشکی، تغییر و تحولات و پیشرفت‌های آنجا گرفته در این حیطه، مدیون حضور و همکاری بیماران بوده و هست. اگر بیماران نبودند و به پزشکان مراجعه نمی کردند و اگر اجازه‌ی اقدامات تشخیصی و درمانی، استفاده از داروها و سایر روش‌های درمانی اعم از جراحی، شیمی درمانی، پرتودرمانی و سایر موارد مشابه را نمی‌داند، قطعاً علم پزشکی ناشناخته یا ناقص باقی می‌ماند. راز تحول و پیشرفت در این رابطه خبری نبود؛ بنابراین تمام آموخته‌ها و تجربیات در حرفه‌ی پزشکی، از بیماران به دست آمده و درحقیقت آموزنده‌ی اصلی، بیماران هستند؛ گرچه آن‌ها و اغلب پزشکان از این موضوع بی‌خبرند. درحقیقت، در این زمینه، ما باید سپاسگزار و قدردان بیماران باشیم؛ درحالی که برعکس معمولاً آن‌ها قدردان و سپاسگزار ما هستند. بعد از شنیدن این مطالب، تقریباً تمام این افراد دلیل انتخاب نام کتاب را پیدا می‌کردند و بر صحت و درستی این مطلب صحه می‌گذاشتند و حتی به خاطر انتخاب صحیح و بجای این عنوان تشویق می‌نمودند. در پایان، از تمام کسانی که این مجموعه را مطالعه خواهند نمود، سپاسگزارم. امیدوارم از مطالعه‌ی مطالب، خسته و کسل نشوید، بلکه لذت برده و راضی باشید؛ همچنین با آشنایی با اندیشه‌ها، افکار، باورها، تجربیات و به‌طور کلی ویژگی‌های نویسنده‌ی کتاب و دیگر اشخاصی که به آن‌ها اشاره شده است، تحت تأثیر قرار گرفته و در زندگی خود از این اطلاعات بهره ببرید.

دکتر محمود حقیقت

اسفندماه ۱۳۹۶

با دکتر حقیقت بیشتر آشنا شویم

◀ چه بودم؟ ▶ چه هستم؟ ▶ چه خواهم شد؟

به نظر هر کسی هرازگاهی باید این سه پرسش را از خود بکند و براساس نوع سؤال، جواب آن را بدهد. شرایط گذشته و حال خود را ارزیابی، باهم مقایسه و برای آینده در حد انتظار و امکان، برنامه‌ریزی و تلاش نماید. من هم از زمانی که به مفهوم این سه پرسش پی بردم، همواره آن‌ها را از خود پرسیده و می‌پرسم و اساس شرایطم به آن‌ها جواب می‌دهم. به‌جرت می‌توانم بگویم تمام موفقیت‌ها و دستاوردهای زندگی‌ام براساس همین سه سؤال به‌دست آمده است.

◀◀◀ چه بودم (نه بودم)؟

کودکی ایلی بودم که در خانواده‌ای با فرهنگ، باورها و ساختارهای ایلی متولد و بزرگ شدم. دوران پرشور و نشاط و لذت‌بخش برگی در امل گذراندم. حیاط منزل پدرم را دشت‌های پهناور و دیوارش را کوه‌های سربه‌فلک کشیده‌ی فارس آشفته‌ی دادند. درب منزل پدرم قفل و زنجیر نداشت، همیشه باز بود و هر کس به هر دلیل و هر زمان از شبانه‌روزی می‌توانست بیاید و برود. در حدود ۵ سالگی، به‌همراه برادر بزرگ‌ترم به مدرسه رفتم. چون سن و سالم کمتر از سایر بچه‌ها بود، پدرم از آموزگار خواهش کردند، اجازه دهند فقط در مدرسه حضور پیدا کنم و در کنار سایر دانش‌آموزان بنشینم. آموزگار هم که از معلمان ارزشمند و دلسوز عشایر بودند محبت کرده و مرا پذیرفتند. سال و نوبت ورود به مدرسه به‌صورت رسمی، با عشق و علاقه‌ی بیش‌ازحد درس می‌خواندم. سال ۱۳۴۶، زمانی که کلاس چهارم دبستان بودم، دبیرستان چهل‌نفری شبانه‌روزی عشایری، به همت و تلاش زنده‌یاد محمد بهمن‌نگی در تبریز تأسیس شد. ورود به این مرکز آرزوی هر خانواده و کودک ایلی بود. در آن روزگار موفقیت در کنکور انجمن‌سرای عشایری و آموزگار شدن، تاج افتخاری بود که بر سر هر نوجوان و خانواده‌ی ایلی قرار می‌گرفت. پس از تأسیس دبیرستان عشایری، موفقیت در کنکور و ورود به این مرکز، بزرگ‌ترین آرزو و افتخار خانواده‌ها و کودکان ایلی شده بود. در آن زمان از هر کودک ایلی در سن دبستان می‌پرسیدند چه می‌خواهی بشوی؟ بدون شک می‌گفت می‌خواهم وارد دبیرستان عشایری بشوم. دبیرستانی که فقط چهل نفر ظرفیت داشت.

با حمایت و تشویق پدرم، فداکاری مادرم، کمک بیش‌ازحد آموزگار کلاس ششم، آقای مراد حاصل پشنگه، راهنمایی‌های ارزشمند استاد نوزاد اکبرزاده و تلاش شبانه‌روزی خودم خوشبختانه این آرزو تحقق یافت و در کنکور دبیرستان عشایری قبول و وارد آن مرکز شدم. پس از ورود به آن دبیرستان، عاشقانه به‌صورت شبانه‌روزی درس می‌خواندم و تلاش می‌نمودم و همواره جزو دانش‌آموزان ممتاز و

نمونه بودم. خبر موفقیتم به خانواده و اقوام رسیده بود، پدرم بیش از حد تصور خوشحال بودند، در حقیقت در سنین خیلی کم باعث افتخار و اعتبار خانواده‌ام شده بودم. دوران دبیرستان را با موفقیت سپری کردم؛ به طوری که سال ۱۳۵۴ با کسب رتبه‌ی اول در بین تمام دانش‌آموزان دیپلم رشته‌ی طبیعی (تجربی) استان فارس، فارغ‌التحصیل شدم. اوایل دوران دبیرستان نمی‌دانستم در آینده چه کاره خواهم شد؛ در حقیقت هیچ برنامه و هدف مشخصی نداشتم؛ ولی بعد از مرگ زود هنگام و دور از انتظار مرحوم پدرم، تصمیم گرفتم پزشکی شوم. خوشبختانه سال ۱۳۵۴ این آرزو تحقق یافت و وارد دانشکده‌ی پزشکی شدم.

اوایل دوران دانشجویی نیز مانند سایر همکلاسی‌ها مشغول تحصیل و پیشرفت بودم؛ با این تفاوت که فردی ایلی بودم و به‌دلیل نیاز مردم محروم ایل، مجبور بودم شبانه‌روز به مشکلات و نیازهای آنان رسیدگی نمایم. سال‌های آخر دانشجویی، علی‌رغم مشکلات اقتصادی و داشتن همسر و دو فرزند، با مشورت و کمک همسر، تصمیم گرفتم رزرو روی تخصص شوم؛ بنابراین هدفم این شد که تخصص بگیرم و متخصص شوم. در آن زمان متخصص شدن برای یک فرد ایلی، رؤیا و آرزویی بسیار بزرگ و دور از انتظار بود. پس از اتمام دوره‌ی پزشکی عمومی این آرزو نیز تحقق یافت و بلافاصله وارد دوره‌ی تخصص در رشته‌ی کودکان شدم. سال دوم تخصص بودم که با آشنایی بیشتر با استادان گروه کودکان و پی بردن به ارزش و جایگاه آنان، رؤیای جدیدی در مغزم جای شد اینکه بتوانم یک روز استاد دانشگاه شوم. در این رابطه با بعضی از استادان مشورت کردم، آنان همگی می‌گفتند شرط اصلی برای ورود به گروه وجود دارد:

- ۱- در دوره‌ی دستیاری قابلیت‌هایتان را بروز دهید؛ به طوری که انظر علمی، اخلاقی، تعهد کاری، نظم و تلاش مورد تأیید استادان گروه قرار بگیرد.
- ۲- کسب رتبه‌ی اول در امتحان تخصص (بُرد)

بعد از مشورت با استادان، تکلیف و هدفم روشن شد. در دوران دستیاری با این مالیت کردم که در تمام حیطه‌های مورد نظر، مورد قبول و تأیید استادان قرار گرفتم. سال آخر، به‌عنوان مسئول امور دستیاری^۱ انتخاب گردیدم. در آن زمان چون تعداد استادان گروه کودکان بسیار کم بود، بعضی ماه‌ها، در بعضی از بخش‌ها جهت راند، استاد کم داشتند؛ سال سوم به من اجازه دادند دو ماه به‌تنهایی بدون حضور استاد، راند کنم و به‌همین دلیل تا حدود زیادی مورد تأیید و اعتماد استادان گروه قرار گرفتم. خوشبختانه شرط دوم نیز برقرار شد آن‌قدر تلاش نمودم که با کسب رتبه‌ی اول بُرد کشوری در بین دستیاران رشته‌ی کودکان، فارغ‌التحصیل شدم.

¹ chief resident

پس از اخذ تخصص و احراز شرایط ورود به گروه کودکان که آرزوی دیرینه‌ام بود، هدف دیگری در مغزم جاری شد و آن گرفتن فوق تخصص بود. به لطف خداوند این آرزو نیز برآورده شد و در رشته‌ی گوارش و کبد کودکان فوق تخصص گرفتم. پس از بازگشت به شیراز و تأسیس بخش گوارش فکر می‌کردم که به تمام آرزوهایم دست یافته‌ام؛ اما کار به اینجا ختم نشد. آن زمان استادیار بودم، تصمیم گرفتم دانشیار شوم؛ در کمترین زمان ممکن به این درجه ارتقاء پیدا کردم. دوباره تصمیم گرفتم استاد کامل شوم؛ در کمترین زمان ممکن و درست به موقع به درجه‌ی استادی نیز ارتقاء یافتم. در آن ایام، چون جوان بودم سودای پیشرفت و شهرت در سر داشتم، دوست داشتم پژوهشگر برتر، استاد برتر دانشگاه، عضو هیئت استحنه‌ی بُرد فوق تخصصی رشته‌ی گوارش و عضو هیئت‌مدیره سازمان نظام پزشکی شیراز شوم و سایر بارها و بارها به دلایل مختلف از طرف مسئولان دانشگاه و استان، مورد تشویق قرار گرفتم و بالاخره در آریهشت ۱۳۹۴ در کمال ناباوری از طرف هیئت‌مدیره‌ی انجمن متخصصان کودکان ایران، به عنوان پزشک نمونه‌ی کودکان کشور انتخاب گردیدم و در حضور بسیاری از بزرگان این رشته مورد تقدیر و تشویق قرار گرفتم.

در تمام این مراحل، از خود می‌پرسیدم که تمام (چیستم) و چه خواهم شد؟ براساس این سؤالات، اهداف و آرزوهای قابل پیش‌بینی و قابل دسترس را تعیین کرده و برای رسیدن به آنها در حد نیاز تلاش می‌نمودم و معمولاً موفق می‌شدم. داستان زندگی مردم با تلاش‌ها، تحمل سختی‌ها و موفقیت‌های من، دقیقاً مصداق این بیت شعر خواجه شیراز است که می‌فرماید:

«گویند سنگ لعل شود در مقام صبر / آری شود ولیک با خوی جگر شود»

در دوران تحصیلات دبیرستان و پس از آن، همواره تلاش کردم به عنوان دانش‌آموخته‌ی آموزش عشایر و نمونه‌ای ارزشمند و الگویی قابل قبول از کار بزرگ و به یادماندنی در راه یاد محمد بهمن‌یگی، موجب سربلندی و افتخار ایشان و تعلیمات عشایر باشم. طی این سال‌ها تلاش کردم: ۱- به تمام نصاب، خواسته‌ها و وصیت‌های مرحوم پدرم که خدمت به مردم نیازمند، محروم و کمک به درمان‌گانی بی‌پناهان بود، جامه‌ی عمل ببوشانم. ۲- برای خانواده‌ام فردی ارزشمند، برای مردم ایل و طایفه‌ام، تکیه‌گاهی مطمئن و برای جوانان فامیل، الگویی قابل قبول باشم. ۳- برای استادانم شاگردی وفادار و قدرشناس، برای همکارانم دوستی مطمئن و قابل اعتماد، برای دانشجویان و دستیارانم، استادی نمونه و الگو و برای بیمارانم، پزشکی قابل قبول باشم.

در گذر زمان و عبور از جاده‌ی پرفراز و نشیب زندگی، با هزاران مانع سخت و غیرقابل پیش‌بینی روبه‌رو شدم که با لطف خداوند و تلاش و جرئت، از همگی با صحت و سلامت عبور کردم و به قله‌ی موفقیت نزدیک و نزدیک‌تر شدم. در این گذر هزاران پُل مردمی ساختم و دل‌های زیادی را خوشحال و گره‌های کور بسیاری را باز کردم؛ به هزاران نیازمند و درمانده‌ی ایلی صادقانه و بدون چشم‌داشت خدمت کردم و



برای کمک به مردم محروم و بی‌پناه ایل، از هیچ تلاشی دریغ نکردم. از روزگار زیاد سیلی خوردم؛ ولی هیچ‌گاه دل شکسته، دلسرد و ناامید نگردیدم و شکست نخوردم؛ بلکه با توان و جرئت بیشتری به راهم ادامه دادم. در جهت رفع موانع و کسب موفقیت با اراده‌ای مضاعف گام برمی‌داشتم و به جلو حرکت می‌کردم. در زندگی به‌جز موفقیت و انجام کار خیر و نیک‌اندیشی، به چیز دیگری فکر نمی‌کنم و معتقدم تا خوبی هست و می‌توان بذری خوبی پاشید، نباید به بدی فکر کرد و سراغ آن رفت.

◀◀◀◀ چه هستیم (که هستیم)؟

اینک در حدود نیمیست سالگی، فوق‌تخصص دستگاه گوارش و کبد کودکان، با درجه‌ی استاد تمامی^۱ با بیش از ۲۰ سال خدمت شرافتمندانه، با چاپ چهار جلد کتاب و بیش از ۱۲۰ مقاله‌ی علمی پژوهشی در مجلات معتبر داخلی و خارجی، همچون ۳۰ سال قبل شبانه‌روز با عشق و علاقه مشغول مطالعه، نگارش، تدریس، طبابت و انجام چندین مسئولیت اجرایی هستم. چهار فرزند، یک دختر به نام راحله و سه پسر به نام‌های حسین، احسان و سلمان دارم. خوشبختانه با سلامت کامل، در کنار خانواده‌ام با نشاط و امید، به زندگی ادامه می‌دهم. ندیم انسان‌ها برای رسیدن به آرزوها و آرمان‌هایشان زنده می‌مانند؛ ولی با باورهایشان زندگی می‌کنند. به‌جای آنکه می‌وانم بگویم تا این لحظه به تمام آرزوهای دست‌یافتنی و ارزشمندی که به‌دنبال آن‌ها بوده‌ام، دست‌یافته‌ام. گذشته‌ام و آنچه انجام داده و به دست آورده‌ام، کاملاً راضی و خرسند هستم. چیزی را از دست ندادم که حسرت بخورم؛ دلی را نشکسته‌ام که پشیمان باشم و به‌همین دلیل همواره به درگاه خداوند شکرگزار بوده‌ام.

◀◀◀◀ چه خواهیم شد؟

قطعاً جواب این سؤال را نه من می‌دانم و نه شما. در حقیقت هیچ‌کس از آینده‌ی خود باخبر نیست. تنها خداوند از آینده و سرنوشت هر کس، از جمله من باخبر است. من نمی‌دانم دست‌های من مرا به کجا خواهد برد و چه سرنوشتی در انتظارم است؟ از خداوند یکتا می‌خواهم همچون گذشته یاری‌ر‌یاورم باشد؛ هیچ‌گاه مرا به خود وانگذارد و کمکم کند تا زنده هستم بتوانم در کمال سلامت و آرامش، به راهم ادامه دهم.

¹ Full professor

فهرست

- دبیاچه ۵۹۰
- پیش گفتار ۵۹۱
- مقدمه ۵۹۲
- با دکتر حقیقت بیشتر آشنا شویم ۵۹۳
- رزومه دکتر حقیقت ۵۹۴
- فصل اول: آنچه بیماران به ما آموختند..... ۱**
- از خاطرات دوران دانشجویی..... ۵
- از خاطرات دوران دستیاری..... ۱۴
- از خاطرات اقوام و آشنایان..... ۲۱
- از خاطرات دوران ریاست دانشکده‌ی پزشکی جهرم..... ۳۶
- از خاطرات دوران فوق تخصص..... ۴۰
- از خاطرات دوران بعد از اخذ فوق تخصص و شروع به کار در شیراز..... ۴۴
- از خاطرات بیماران..... ۴۸

فصل دوم: آنچه استازان به ما آموختند..... ۳۲۹

■ درس‌هایی که استازان ما آموختند..... ۳۳۲

فصل سوم: آنچه دیگران به من آموختند..... ۴۳۷

■ دوران کودکی..... ۴۳۹

■ دوران نوجوانی..... ۴۴۱

■ از خاطرات دوران دانشجویی..... ۴۴۷

■ از خاطرات دوران دستیاری..... ۴۵۳

■ از خاطرات دوران فوق تخصص..... ۴۵۸

■ از خاطرات دوران ریاست دانشکده‌ی پزشکی جهرم..... ۴۶۱

■ از خاطرات دوران معاونت آموزشی دانشکده‌ی پزشکی شیراز..... ۴۷۶

■ از خاطرات دوران ریاست بیمارستان نمازی شیراز..... ۴۸۰

■ از خاطرات دوران مدیریت گروه کودکان دانشگاه..... ۴۸۹

■ از خاطرات دوران ریاست انجمن متخصصان کودکان فارس..... ۵۰۹

■ بعضی دیگر از خاطراتم..... ۵۱۶

۵۶۷.....	ضمایم
۵۶۹.....	■ مدارک و مرفقی‌های علمی
۵۷۶.....	■ کتاب نام آوران ایران زمین
۵۸۱.....	■ نامه‌های استادان
۵۹۰.....	■ نامه‌های بیماران
۵۹۷.....	■ عکس‌ها

آنچه بیماران به ما آمده‌اند